

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: اقوال مختلف درباره حقیقت ایمان
تاریخ: ۲۰ آذر ۱۳۹۶
مصادف با: ۲۲ ربیع الاول ۱۴۳۹
جلسه: ۱۳

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم به مناسبت بحث از مختصات متقین که در آیه سه و چهار این سوره مطرح شده است و بحث از ایمان به برخی از امور به عنوان ویژگی‌های متقیان بیان شده است، مناسب است یک بحث مختصری درباره حقیقت ایمان و اختلافاتی که در این باره بین اندیشمندان اسلامی به وجود آمده است داشته باشیم. اگر بخواهیم مجموع این اقوال را فهرست‌وار بشماریم چیزی حدود شانزده نظریه و قول درباره حقیقت ایمان ذکر شده است، این شانزده قول حول چهار محور اساسی دسته بندی می‌شود:

دسته اول: اقرار زبانی

کسانی هستند که ایمان را صرفاً اقرار زبانی می‌دانند، یعنی نه توجه به عمل جوارحی دارند و نه ایمان قلبی، صرفاً اقرار لسانی را نشانه ایمان می‌دانند، خود این دسته بر دو گروه هستند:

۱. گروه اول معتقد هستند ایمان فقط عبارت است از اقرار به زبان، ولی مشروط به یک شرطی می‌باشد و آن این که در قلب هم معرفت حاصل شود، یعنی حقیقت ایمان یک امر بسیط است و آن هم صرف اقرار زبانی است، مشروطاً بالمعرفة بالقلب، طبق این نظر معرفت داخل در حقیقت و مسمای ایمان نیست، اما شرطی است که اگر نباشد ایمان تحقق ندارد، این قول برخی از علمای اسلامی است، از جمله ابن مسلم دمشقی، و برخی دیگر.

۲. کسانی هستند که حتی این شرط را هم نگذاشتند و می‌گویند: ایمان مجرد اقرار به زبان است، قائلین به این گروه کرامیه هستند و طبق زعم و گمان آنها منافق مؤمن الظاهر و کافر السریره است، یعنی باطناً کافر است اما ظاهراً مؤمن است، لذا در دنیا حکم مؤمنین بر آنها بار می‌شود و در آخرت حکم کفار.

دسته دوم: عمل قلبی

کسانی هستند که ایمان را صرفاً عبارت از عمل قلبی و جوانحی می‌دانند، خود اینها بر دو گروه هستند:

۱. یک گروه معتقد هستند، ایمان عبارت است از معرفت الله بالقلب، یعنی اینکه انسان به قلب خود معرفت و شناخت به خدا پیدا کند، به نحوی که اگر حتی به زبان هم خدا را انکار کند مؤمن است و حتی قبل از آنکه اقرار لسانی کند از دنیا برود «و هو مؤمن کامل الايمان» چون حقیقت ایمان عبارت است معرفت قلبی به خداوند، لذا انکار لسانی و زبانی تأثیری در ایمان ندارد، این گروه حتی معرفت کتب آسمانی و انبیاء و معاد را هم داخل در حد ایمان نمی‌دانند.

از جمله کسانی که به این عقیده معتقد است جهم بن صفوان است. البته کعبی از او حکایت کرده است که ایمان عبارت است «معرفة الله، مع معرفة كل ما علم بضرورة كونه من دين محمد(ص)»، یعنی کأن در نقل از جهم بن صفوان اختلاف است، چون بعضی صرف معرف قلبی به خداوند را از دید او کافی ندانسته اند.

۲. گروه دوم معتقد هستند که ایمان مجرد تصدیق به قلب می باشد، این هم نظر حسین بن فضل می باشد. فرق گروه اول و دوم در این است که گروه اول می گویند ایمان عبارت است از معرفت قلبی به خداوند، گروه دوم می گویند: ایمان عبارت است تصدیق قلبی به خداوند، فرق است بین معرفت قلبی و تصدیق قلبی، آنچه که مشترک بین این دو گروه است، این است که ایمان یک عمل قلبی است، حال این عمل تارة معرفت است و اخیری تصدیق. تا به اینجا چهار نظریه شد.

دسته سوم: ایمان قلبی و اقرار زبانی

کسانی هستند که معتقدند حقیقت ایمان عبارت است از مجموع ایمان قلبی و اقرار لسانی یعنی یک حقیقت مرکب است، هم ایمان قلبی باید باشد، و هم اقرار زبانی، خود این دسته بر سه گروه تقسیم می شوند:

۱. گروه اول معتقدند ایمان عبارت است از اقرار زبانی و معرفت قلبی، ابوحنیفه از کسانی است که به این مبنا معتقد است، که ایمان عبارت است از این دو، یکی معرفت قلبی و دیگری اقرار لسانی، آنوقت خود این گروه در دو نقطه با هم اختلاف دارند:

الف) یکی در حقیقت این معرفت، با اینکه می گویند ایمان عبارت از معرفت به خدا و اقرار لسانی است ولی اینکه مقصود از این معرفت چه چیزی می باشد، در اینجا اختلاف دارند:

بعضی گفته اند منظور از معرفت اعتقاد جزمی و قطعی می باشد، فرق هم نمی کند که این اعتقاد قطعی علماً پدید آمده باشد یا تقلیداً، ممکن است کسی با دلیل و برهان و مدرک اعتقاد قطعی به خداوند تبارک و تعالی پیدا کند، ممکن است کسی هم تقلیداً اعتقاد قطعی به خداوند پیدا کند، مثل بسیاری از مردم که اعتقادشان به خدا تقلیدی و نه از روی دلیل و برهان می باشد.

بعضی هم معتقدند معرفت عبارت است از خصوص یقینی که از روی استدلال حاصل شده باشد، طبق این نظر دیگر اعتقاد قطعی حاصل از تقلید ایمان محسوب نمی شود.

ب) موضع دیگری که بین گروه اول اختلاف است، در آن علمی است که در تحقق ایمان معتبر است، (چون ما گفتیم که مهم این است که انسان نسبت به خداوند معرفت پیدا کند، و اقرار زبانی داشته باشد، یعنی گروه اول از دسته سوم چنین عقیده ای دارند، یعنی اقرار لسانی و ایمان قلبی، و منظور از ایمان قلبی هم گفتند معرفت به قلب است، آنوقت خود اینها گفتیم در دو موضع اختلاف دارند، یکی اینکه حقیقت این معرفت چه چیزی می باشد.)

نظر این دو گروه را گفتیم، اما اختلاف دیگر اینها در این است که معرفت به چه چیزی باید حاصل شود و متعلق این علم باید چه چیزی باشد، بعضی از متکلمین می‌گویند معرفت به خداوند یعنی علم به خدا و صفات خدا به نحو تمام و کمال، اما عده‌ای در مقابل اینها معتقد هستند که لازم نیست علم به خدا و صفات خدا حاصل شود، بطور کلی منظور از علم به خدا یعنی «علم بكل ما علم بضرورة كله من الدين» بر این اساس علم به یک سری از اوصاف ذات و از اسماء و از این قبیل مسائل لازم نیست و اینها دیگر داخل در مسمای ایمان نیست، بلکه کلاً علم به ضروریات دین کافی است، حال اگر ما اینها را متداخل کنیم، چون به صورت احتمال اگر بخواهیم نگاه کنیم چهار قول از آن پدید می‌آید، هر کدام از کسانی که معرفت را به معنای اعتقاد جازم می‌گیرند، چه تقلیدی و چه علمی یا آنهایی که علمی و عن دلیل قرار می‌دهند می‌توانند ملتزم شوند به اینکه متعلق معرفت، اسماء و صفات و علم به خدا باشد، یا ضروریات دین باشد، پس مجموعاً چهار قول در اینجا محتمل است، که با چهار قول قبل مجموعاً هشت قول می‌شود.

۲. گروه دوم آنهایی هستند که معتقد هستند ایمان مرکب است از دو چیز می‌باشد، اقرار زبانی و ایمان قلبی، ولی بجای معرفت می‌گویند: تصدیق قلبی لازم است، این قول ابی الحسن اشعری می‌باشد.

۳. گروه سوم که یک طایفه‌ای از صوفیه هستند می‌گویند ایمان عبارت است از اقرار زبانی و اخلاص قلبی، اینکه قلب انسان خلوص پیدا کند.

پس مجموعاً در دسته سوم شش قول قرار می‌گیرند، دو قول در دسته دوم، و دو قول هم در دسته اول، مجموعاً ده قول تا به اینجا بیان شده است.

دسته چهارم: فعل قلبی و فعل جوارحی و اقرار زبانی

اما دسته چهارم کسانی هستند که ایمان را مرکب از سه چیز می‌دانند: ۱. فعل قلبی، ۲. فعل جوارحی، ۳. اقرار زبانی. یعنی هم باید به زبان اقرار کند و هم قلباً ایمان داشته باشد و هم عمل او عمل ایمانی باشد. حال توضیح خواهیم داد که خود این دسته چهارم چند گروه هستند:

۱. گروه اول این دسته خوارج هستند، خوارج معتقد هستند ایمان به خدا هم فعل قلبی می‌خواهد، یعنی انسان باید معرفت به خدا و هرچه که خدا قرار داده است داشته باشد و این از کتاب و سنت استفاده می‌شود. همچنین فعل جوارحی می‌خواهد، یعنی ایمان متقوم به طاعت عملی است، آن هم در جمیع «ما أمر الله به و نهی عنه» یعنی همه افعال را باید انجام دهد و همه تروک را هم ترک کند، لذا اگر کسی یک خصلت از این خصال را ترک کند کافر است، اقرار زبانی هم که می‌خواهد، برای همین بود که خوارج غیر از خود همه را کافر می‌دانستند، (البته خوارج در ابتداء یک فرقه سیاسی بودند بعد تبدیل به یک نحله فکری شدند، به خاطر همان قضایایی که در جنگ صفین پیش آمد و بعد از آن در آن محیط سیاسی اینها یک گروهی شدند و آن رفتار را از خودشان بروز دادند، و بعداً اینها صاحب مبنا و دارای مبانی فکری شدند و تبدیل به یک نحله فکری شدند، آنوقت طبق آن مبنا، از دید آنها ایمان هم احتیاج به اقرار لسانی داشت

و هم قلباً باید اعتقاد و معرفت می‌بود و هم در عمل، لذا آنها فاسق را در مقابل مؤمن نمی‌دانند، می‌گویند، یا مؤمن یا کافر، کسی که مرتکب گناه کبیره ولو یک مورد شود، کافر می‌شود.

۲. گروه دوم معتزله هستند که آنها هم ایمان را نظیر همین تفسیر کرده اند اما معتقد هستند که هر جا که ایمان با «باء» متعدی شود، منظور از آن تصدیق است، وقتی می‌گوییم: «آمن بالله و برسوله»، این یعنی تصدیق به خدا و رسول، اما اگر به غیر «باء» متعدی شود یا اصلاً متعدی نشود آنوقت یک معنایی منقول پیدا می‌کند که از معنای لغوی نقل داده شده به یک معنای دیگر، آنوقت خود اینها در این زمینه به سه طایفه تقسیم شده اند:

الف) یک طایفه می‌گویند ایمان عبارت است از فعل همه طاعات، چه آنها که واجب است و چه آنها که مستحب است.
ب) یک طایفه می‌گویند ایمان عبارت است از فعل واجبات فقط، «دون النوافل» یعنی اگر کسی نوافل را ترک کند از دایره ایمان خارج نمی‌شود، بر خلاف طایفه اولی که ترک مندوبات را هم باعث خروج از دایره ایمان می‌دانند.
ج) طایفه سوم معتقد هستند که ایمان عبارت است از اجتناب از هر چیزی که در آن وعید وارد شده است، یعنی اگر کسی از کبائر اجتناب کند، مؤمن است چون درباره کبائر وعده عذاب و عقاب وارد شده است.
۳. گروه سوم که اهل حدیث هستند، بین خودشان اختلاف دارند:

الف) یک دسته معتقد هستند که معرفت ایمان کامل است منتهی هر طاعتی یک ایمان جداگانه دارد، به همین جهت ایمان دارای مراتب می‌شود، وقتی ایمان کامل است، که آن معرفت که اصل ایمان است محقق شود ولی فعل هر طاعتی یک ایمان مستقل می‌باشد، بر همین میزان کفر است، یعنی هر معصیتی خودش یک کفر علی‌حده می‌باشد، البته ایمان احتیاج به اقرار لسانی و آن معرفت هم دارد، بدون آن معرفت و اقرار ایمان تحقق پیدا نمی‌کند، عمده این است که در ناحیه عمل چگونه ما عمل را مقوم ایمان بدانیم.

ب) طایفه ثانی، عقیده دارند که کل طاعات عبارت است از ایمان و ایمان اسم برای همه طاعات است، دیگر هر اطاعتی برای خود ایمان مستقل نمی‌باشد.

این مجموع اقوالی است که اجمالاً تا به اینجا ذکر کردیم.

پس در دسته چهارم مجموعاً شش قول گفته شد، چون گروه اول که خوارج باشند یک قول بیشتر نبود، گروه دوم سه طایفه شدند، که با خوارج چهار قول می‌شود، و گروه سوم هم دو قول شدند که مجموعاً شش قول می‌شود.
حال اگر مجموع این اقوال را احصاء کنیم شانزده قول در باب حقیقت ایمان ذکر شده، شش قول در دسته چهارم، شش قول در دسته سوم، دو قول در دسته دوم و در دسته اول هم دو قول که مجموعاً شانزده قول و گروه می‌شود.

بحث جلسه آینده

اما حق در مقام و اینکه واقعاً حقیقت ایمان چه چیزی می‌باشد، و امامیه غالباً در باب حقیقت ایمان چه چیزی می‌گویند ان‌شاءالله عرض خواهیم کرد.
«والحمد لله رب العالمین»